

در وقت که خداوند محمد را بر زمین بار کرد آن نگاه از میان زمین
و آسمان باقی آواز داد که محمد را برود کار است که در میان
نگهدار عبدالمطلب گفت ای مایه گفت محمد کی است گفت در راهی
تمام نزد یک فلان درخت عبدالمطلب بسوی آن وادی است
و رفته این نوفل و برادید در راه پیش آمد مرد و باقی آنجا رسید
و برادید نزد ریز درختی ایستاده و با شاخ و برگ آن بازی
میکند عبدالمطلب گفت ای بسو کیستی گفت محمد بن عبدالمطلب
عبدالمطلب گفت ای فرزند من چه تو آم و بر آنست کی است
و بگه رسانید و بعد از آن حلیمه را بانواع اکرام و افهام تعقیب
باز کرد امیر و امیر المومنین عباس رضی الله عنه در بعضی از آنها
بنی صلی الله علیه و سلم این قصه استارت کرده است ای کفنه
شعر من قبلما طبت فی الظلال و فی مشرق و مغرب
الورق و از اینجمله است که امیر المومنین عباس رضی الله عنه
بارسول صلی الله علیه و سلم گفته است که مرا بدینی توان خواند
که تو در کوهان بودی و با ماه بازی میکردی بسوی دایه است

خود استارت کردی

خود استارت میکردی بهر جانب که استارت میکردی میباید
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که من با وی حدیث میکردم بروی
با من حدیث میکردم و مرا از کبر بازمنداشت و آواز آنرا که وی گفت
بسیجده درمی افتاد می شنیدم **و از اینجمله است** که چون امیر مادر
رسول صلی الله علیه و سلم بدینه نزدش احوال می داد
با ایشان بود و یک ماه آنجا اقامت نمودند چون رسول صلی الله
علیه و سلم بعد از حجرت بدینه رسید بعضی امور بر او گذشت
اقامت بروی که گذشته بود یاد میکرد و میگفت که بسودی در
نگار است روزی مرا استناد کرد گفت ای غلام نام تو چیست گفت
احمد درشت من نظر کرد بشنیدم که میگفت این معنی است
بعد از آن پیش احوال من رفت و این خبر را با ایشان گفت
مادر من بسر رسید از بدینه بیرون آمدم و ام المین گفته است
که در آن که در بدینه بودیم دو مرد دیو در میان روز آمدند گفتند
احمد را بیرون آور بیرون گوی نظر کردند در زینت روی وی
بسیار نگار است پس یکی از ایشان مرد دیگر را گفت این معنی است

خود استارت کردی

رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که من با وی حدیث میکردم بروی
با من حدیث میکردم و مرا از کبر بازمنداشت و آواز آنرا که وی گفت
بسیجده درمی افتاد می شنیدم و از اینجمله است که چون امیر مادر
رسول صلی الله علیه و سلم بدینه نزدش احوال می داد با ایشان
بود و یک ماه آنجا اقامت نمودند چون رسول صلی الله علیه و سلم
بعد از حجرت بدینه رسید بعضی امور بر او گذشت اقامت بروی
که گذشته بود یاد میکرد و میگفت که بسودی در نگار است
روزی مرا استناد کرد گفت ای غلام نام تو چیست گفت احمد درشت
من نظر کرد بشنیدم که میگفت این معنی است بعد از آن پیش
احوال من رفت و این خبر را با ایشان گفت مادر من بسر رسید
از بدینه بیرون آمدم و ام المین گفته است که در آن که در بدینه
بودیم دو مرد دیو در میان روز آمدند گفتند احمد را بیرون
آور بیرون گوی نظر کردند در زینت روی وی بسیار نگار است
پس یکی از ایشان مرد دیگر را گفت این معنی است